

تبیین و بررسی عصمت پیامبران علیهم السلام در پرتو آیات

ویژه هدایت

سید مرتضی موسوی^۱

احمد شجاعی^۲

چکیده

به آیات هدایت ویژه پیامبران علیهم السلام بر عصمت آنان استدلال شده است. این آیات دو دسته‌اند؛ دسته اول مربوط به هدایت همه یا تعدادی از پیامبران علیهم السلام است، مانند آیات ۸۴- ۹۰ سوره انعام، ۵۸- ۵۹ سوره مریم و ۲۰- ۲۱ سوره یس. دسته دوم مربوط به پیامبری خاص می‌باشد، مانند آیات ۱۲۰- ۱۲۱ سوره نحل، ۱۱۴ و ۱۱۸ سوره صافات و آیه دوم سوره فتح. در این نوشتار با بهره‌گیری از روش تبیین و تحلیل، چگونگی دلالت آیات بر عصمت پیامبران و قلمرو دلالت آنها بررسی شده و به اشکالاتی که در این باره مطرح گردیده، پاسخ داده شده است.

واژه‌های کلیدی: عصمت پیامبران، هدایت ویژه، هدایت ایصالی، هدایت ارائه طریق.

۱. دانش پژوه سطح چهار موسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام، رایانامه: smmosavi124@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح چهار موسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام.

مقدمه

برای اثبات عصمت پیامبران علیهم السلام، از عقل و نقل بهره گرفته شده است. بدیهی است، در صورتی می‌توان از نقل برای عصمت استدلال کرد که عصمت در دریافت و ابلاغ وحی را با برهان مستقل عقلی اثبات کرده باشیم، تا دور باطل لازم نیاید. البته ممکن است آیه قرآن یا روایت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم علیه السلام مشتمل بر ملاک و دلیل عصمت باشد که در آن صورت، استدلال عقلی خواهد بود، و می‌توان عصمت در مقام دریافت و ابلاغ وحی را نیز با آن اثبات کرد. از جمله ادله قرآنی عصمت پیامبران علیهم السلام، آیات مربوط به هدایت ویژه آنان است. در نوشتار پیش رو، نخست واژگان عصمت و هدایت از نظر لغت و اصطلاح بیان می‌شود، آنگاه آیات مربوط به هدایت ویژه پیامبران نقل، و چگونگی دلالت، قلمرو و مدلول آنها تبیین شده و اشکالات مطرح شده، مورد نقد واقع خواهد شد.

عصمت در لغت و اصطلاح

عصمت در لغت از ماده «عصم» به معنای حفظ و نگه داشتن (ابن فارس، ۱۴۱۸، ۴: ۳۳۱)، ریسمان و هر چیزی است که موجب امساک و نگهداری چیز دیگر می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۲: ۴۰۵). و در اصطلاح عبارت است از لطف خداوند نسبت به مکلف که با وجود قدرت داشتن، داعی و انگیزه به ترک اطاعت و انجام معصیت ندارد (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ۳۰۲).

عصمت مراتب گوناگونی دارد که عبارتند از: ۱. عصمت در اعتقاد دینی؛ ۲. عصمت در دریافت شریعت و ابلاغ آن به مردم؛ ۳. عصمت در عمل به احکام الهی (انجام واجبات و ترک محرمات)؛ ۴. عصمت در شناخت موضوعات احکام شرعی؛ ۵. عصمت در شناخت مصالح و مفاسدی که به زندگی اجتماعی برگشت دارد؛ ۶. عصمت در زندگی شخصی و خانوادگی و امور عادی (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۸۲، ۳۵۳).

هدایت در لغت و اصطلاح

هدایت در لغت به معنای ارشاد و راهنمایی به همراه لطف و مهربانی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۳۵). هدایت الهی (اعم از تکوینی و تشریعی) عبارت است از اینکه خداوند سبحان هر یک از مخلوقات را به مقاصد وجودی و کمالات ذاتیشان رهنمون می‌سازد. این هدایت در مورد موجوداتی که دارای اختیار و حق انتخاب نیستند به نحو

جبری و تکوینی است، و در مورد موجوداتی که داری حق انتخاب هستند، به گونه ای است که با عنصر اختیار در تنافی نباشد.

در آیات و احادیث، هدایت الهی گاه به معنای تکوینی و گاه به معنای تشریعی به کار رفته است. هدایت تکوینی بر دو قسم عام و خاص است:

الف. هدایت عام تکوینی همان است که خداوند در طبیعت هر موجودی - اعم از جماد، نبات و حیوان - به ودیعت نهاده است و این هدایت به طبع یا اختیارشان، آنها را به کمال می‌رساند.

ب. هدایت تکوینی خاص، که همان ایصال به مطلوب است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۳۰۴). در این قسم، هادی دست هدایت یافته را گرفته و به مقصد می‌رساند. هدایت تشریعی، نیز بر دو قسم است:

الف. هدایت عام: هدایتی است که خداوند به واسطه آن همه بشر را با انزال کتب آسمانی و فرستادن پیامبران و رسولانی که آیاتش را تلاوت کنند و احکام شریعت را تبیین کنند، هدایت فرموده است و با بخشیدن قوه عقل و تشخیص حق از باطل، اتمام حجت نموده است. آیه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان: ۳) و نیز حدیث «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالنَّبِيُّاءُ وَالْأَنْمَةُ ﷺ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۶) به همین قسم اشاره می‌کند.

ب. هدایت خاص: این هدایت، ویژه مؤمنان و هدایت یافتگان است: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد: ۱۷)؛ ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ (تغابن: ۱۱)؛ ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت: ۶۹)؛ ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ (مریم: ۷۶)؛ ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره: ۲۱۳) (خویی، ۱۴۳۰: ۴۹۵).

فرق بین هدی و هدایت (اهتدا) این است که خداوند لفظ هدی را، به آن چیزی که خودش به کسی بخشیده، اختصاص داده است؛ مثل: ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۲) و ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (بقره: ۵)، اما اهتدا ناظر به هدایتی است که انسان از سر اختیار آن را کسب می‌کند؛ چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی. مثل: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا﴾ (انعام: ۹۷) ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۹۸) برای طلب هدایت هم گفته می‌شود. ﴿وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (بقره: ۵۳) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۳۹).

هدایت خداوند نسبت به انسان چهار گونه است و این چهار قسم بر یکدیگر ترتب دارند:

۱. هدایتی که بر هر مکلفی عمومیت دارد؛ از قبیل عقل، هوش و معارف ضروری: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه: ۵۰)؛
۲. هدایتی که خدا از زبان پیامبران و فرستادن قرآن برای مردم قرار داد: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳)؛
۳. توفیقی که خاص هدایت یافتگان است: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد ﷺ: ۱۷)؛
۴. هدایت در آخرت به سوی بهشت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ (اعراف: ۴۳) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۳۵).

هدایت خداوند متعال به لحاظ مدت و روش سه گونه است:

۱. هدایت به حق با برهان و استدلال؛ مثل داستان ابراهیم با پروردگارش که ابراهیم به سخن حق هدایت شد، و آن که برای او استدلال می کرد، هدایت نشد، بلکه به گمراهی دچار گشت: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۲۵۸).
۲. هدایت به حق با نمایاندن و شهود؛ مثل داستان آن کسی که بر شهری که همگی خواب بودند، گذشت، و مشکل زنده کردن را برای او به واسطه میراندن و زنده کردن او و دیگر مسائل مذکور در آیه، تبیین کرد. همه اینها به نمایاندن و شهود بوده است.
۳. هدایت به حق و بیان واقعیت با نشان دادن حقیقت و علتی که حادثه از آن به وجود می آید؛ به عبارت دیگر با نمایاندن سبب و مسبب با هم. این قسم، بالاترین مرتبه هدایت است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲: ۳۵۹).

آیات هدایت ویژه و عصمت پیامبران ﷺ

آیاتی که در مورد هدایت انبیاء ﷺ است، دو دسته‌اند. دسته اول، مربوط به جنبه هدایت یافتگی و دسته دوم، مربوط به جنبه هدایت گری آنان است. در این مقاله، برای اثبات عصمت انبیاء ﷺ از آیات مربوط به هدایت یافتگی آنان از سوی خداوند متعال، بهره می‌جویم.

آیات هدایت ویژه پیامبران، دو گونه‌اند: برخی مربوط به همه یا تعدادی از انبیای الهی است و برخی مربوط به پیامبری خاص می‌باشد.

۱. آیات مربوط به هدایت همه یا تعدادی از پیامبران ﷺ

۱-۱. آیات ۸۴ تا ۹۰ سوره انعام

در این آیات، پس از ذکر نام تعدادی از پیامبران فرموده است: «آنان کسانی‌اند که کتاب و حکم و نبوت را به آنان عطا کردیم»، آنگاه از هدایت ویژه آنان سخن به میان آورده و فرموده است: «آنان کسانی‌اند که خداوند هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن»:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ ... وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُؤْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَفْتَدِهِ﴾ (انعام: ۸۴ - ۹۰).

تقریر استدلال

۱. هدایتی که در این آیات ذکر شده، مربوط به پیامبران الهی است که هدایت‌گر دیگران می‌باشند، بنابراین، مقصود هدایت بدون واسطه هادیان بشری است، بر خلاف هدایت دیگر افراد بشر که به واسطه هدایت‌گری پیامبران است.

۲. این هدایت ویژه، مطلق است، بنابراین هر گونه هدایت الهی در مورد بشر - اعم از تشریعی و تکوینی، ارائه طریق و ایصال به مطلوب - را شامل می‌شود.

۳. کسی که از هدایت الهی برخوردار باشد، در خصوص آن هدایت الهی، هیچ گمراه کننده‌ای توان اضلال و گمراه کردن او را ندارد: «من یهدی الله فما له من مضل» (زمر: ۳۷).

۴. عامل ضلالت یا گمراهی انسان یا نفس اماره است ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ (یوسف: ۵۳) یا شیطان: ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا﴾ (یس: ۶۲)، بنابراین پیامبران الهی که از هدایت الهی در زمینه تکوین و تشریع و علم و عمل برخوردارند، از هر گونه ضلالت ناشی از نفس اماره یا شیطان، مصون و معصوم هستند.

ارزیابی

هدایت به نحو ارائه طریق به این صورت است که خداوند سبحان بدون واسطه یا با واسطه فرشته وحی، آنان را هدایت نموده و آنان به درستی و به صورت کامل از آن آگاه شده‌اند. و هدایت به معنای ایصال به مطلوب به این صورت است که خداوند

سبحان خودش متولی هدایت آنان گردیده و نفوس آنان را برای تحمل بار سنگین رسالت و رسیدن به مقام نبوت آماده ساخته و آنان تحت تربیت و هدایت الهی، در پیمودن کمالات و عمل به دستورات الهی دچار خطا و اشتباه (عمدی یا سهوی) نشده و راه را به درستی طی کرده‌اند، یعنی از عصمت علمی و عملی برخوردار بوده و به مقصد رسیده‌اند.

از آنجا که هدایت مزبور، متفرع بر مقام نبوت پیامبران الهی است- چراکه پس از آنکه از اعطای کتاب، حکم و نبوت سخن به میان آمده، هدایت ویژه آنان مطرح شده است- تنها بر عصمت پیامبران پس از مقام نبوت، دلالت می‌کند، و عصمت مربوط به دوران قبل از نبوت آنان را شامل نمی‌شود.

پاسخ به اشکالات

اشکال اول: هدایت مراتبی دارد، برای نمونه کسی که از وادی کفر وارد وادی ایمان می‌شود، مرتبه‌ای از هدایت را به‌دست آورده است. بالاترین مرتبه آن می‌تواند آن باشد که کسی هیچ گونه گناه، ترک اولی، ترک مستحب، ارتکاب مکروه، اشتباه در امور عادی، اشتباه در نظریات علمی و... را نداشته باشد. به همین سان ضلالت نیز در مقابل آن قرار می‌گیرد. بنابراین اثبات اینکه در یک آیه مقصود از هدایت و ضلالت مقابل آن، کدام قسم است، نیازمند قرینه است.

پاسخ: در این مطلب تردیدی نیست که هدایت و ضلالت مراتبی دارد و هرگونه هدایتی ملازم با عصمت نمی‌باشد، و هر ضلالتی انسان را به طور کلی از وادی ایمان خارج نمی‌کند. اما از آنجا که هدایت در آیه شریفه مورد بحث، هدایت ویژه پیامبران علیهم‌السلام است، نه مطلق هدایت، به دست می‌آید که هدایتی درخور شأن و مقام پیامبران مقصود است، زیرا افراد دیگر نیز از سایر مراتب ایمان برخوردارند. از آنجا که پیامبران، انسان‌های برگزیده، و ویژه می‌باشند، هدایت آنان نیز ویژه است، هدایتی که هیچ‌گونه ضلالتی در آن راه ندارد. چنین هدایتی ملازم با عصمت است. بنابراین، به دلیل اینکه، در آیات مورد استدلال علامه طباطبایی، از هدایت انبیاء علیهم‌السلام سخن گفته شده است، به تناسب حکم (هدایت) و موضوع (انبیاء)، دانسته می‌شود که آن مرتبه‌ای است که با عصمت ملازم است، مورد نظر بوده و همین قرینه (تناسب حکم و موضوع)، برای استدلال کفایت می‌کند. مرحوم علامه در موارد دیگر مانند آیه تحریم امهات با استفاده از قرینه مناسبت حکم و موضوع می‌فرمایند: مراد، حرمت نکاح با

آنان است و در مورد آیه ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ﴾ (المائدة: ۳) می‌فرمایند مراد، حرمت اکل است و در مورد آیه ﴿فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ﴾ (المائدة: ۲۶) می‌فرمایند مراد، حرمت سکونت در آن است. ایشان، با استفاده از همین قرینه در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ (المائدة: ۱۰۶) می‌فرمایند: مراد از غیر مسلمین، اهل کتاب هستند نه مشرکین. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۶: ۱۹۶).

اشکال دوم: با توجه به صدر و ذیل آیه شریفه ﴿ذَلِكَ هَدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ مقصود از این هدایت، ورود از وادی شرک به ایمان (مرتبه پایین هدایت) است.

پاسخ: اولاً: ذیل آیه شریفه «لو امتناعیه» ذکر شده و این بدین معناست که هرگز پیامبران الهی (علیهم‌السلام) از وادی هدایت به وادی شرک نمی‌روند. بنابراین، مراد آیه شریفه از هدایت، همان هدایت ملازم با عصمت است؛ چراکه اگر چنین هدایتی مقصود آیه شریفه نبود «لو امتناعیه» ذکر نمی‌شد. البته امتناع مذکور به نحو امتناع ذاتی نیست تا با اختیار معصوم منافات داشته باشد، بلکه امتناع وقوعی است، و عصمت نیز بدین معناست که با وجود امکان ذاتی انجام گناه و خطا، وقوع گناه و خطا از سوی شخص معصوم، امتناع وقوعی دارد.

ثانیاً: شرک دارای مراتبی است و شرک مفروض در مورد انبیاء (علیهم‌السلام)، قطعاً شرک جلی نیست؛ بلکه درجات خفی و أخفای شرک است، لذا چون صدور چنین شرکی از آنان ممتنع است، آنان از عصمت کامل برخوردارند. بنابراین، ذیل آیه متمم و مکمل صدر آیه است که بر هدایت ویژه و عصمت پیامبران (علیهم‌السلام) دلالت می‌کند.

اشکال سوم: اگر مقصود، عصمت پیامبران بود، آیا معنا داشت که به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) امر شود که به هدایت آنها اقتدا کند، در حالی که همه پیامبران مقامی فروتر از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دارند؟

پاسخ: اولاً: خواه هدایت در آیه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾ را بیان‌گر عصمت پیامبران بدانیم یا نه، این پرسش مطرح می‌شود که با اینکه مقام پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر دیگر پیامبران برتر است، چرا به اقتدا کردن به هدایت پیامبران دیگر امر شده است؟ بلکه اگر مراتب پایین‌تر از عصمت مراد باشد، مشکل دو چندان خواهد شد؛ چراکه علاوه بر شبهه یاد شده، این اشکال نیز مطرح است که چرا خداوند سبحان به پیامبر

اکرم ﷺ امر نموده به هدایتی اقتدا کند که آن هدایت، بالاترین مرتبه هدایت نبوده است و احتمال خطا و عصیان در آن وجود دارد؟

ثانیا: پیامبر اکرم ﷺ به اقتدا به هدایت پیامبران امر شده است، نه به اقتدا به خود آنان یا شریعت و آیین آنان، هدایت پیامبران، هدایت الهی است. اضافه هدی در «فَبِهْدَاهُمُ» صرف نسبت تشریفی است و دلیل این مطلب آن است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ﴾ (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۷: ۲۶۰). در اینکه مقصود از این هدایت الهی چیست؟ برخی گفته‌اند: مقصود ادله‌ای است که خداوند برای شناخت حقیقت، به پیامبران اعطا کرده است: «قوله (فبهدهم اقتده) معنا: بأدلتهم اقتده» (طوسی، بی تا، ۴: ۱۹۷).

وجه دیگر این است که مقصود، هدایت ویژه و بدون واسطه پیامبران است که هر پیامبری متناسب با ظرفیت وجودی خود از آن بهره مند بوده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۷: ۲۶۰). بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ مأمور است که از هدایت ویژه‌ای که خداوند سبحان به او عطا کرده است - هدایتی که از جنس هدایت پیامبران الهی است - پیروی کند. روشن است که چنین اقتدایی به هدایت الهی مربوط به پیامبران، با برتری پیامبر اکرم ﷺ بر سایر پیامبران منافات ندارد، چراکه جنس هدایت پیامبران منظور است، نه هدایت مخصوص هر یک از آنان.

فخر رازی نیز در پاسخ از اشکال یاد شده می‌نویسد: خداوند به رسولش دستور داده در همه‌ی صفات نیک و اخلاق شایسته بر همه پیامبران پیشین اقتدا کند و این امر نه تنها رتبه او را پایین نمی‌آورد بلکه موجب برتری او بر همه انبیای سابق می‌شود؛ چرا که صفات کمال در انبیای گذشته به صورت پراکنده مطرح بوده است، داود و سلیمان از اصحاب شکر نعمت بوده‌اند؛ ایوب از اصحاب صبر و موسی صاحب شریعت قوی و معجزات آشکار؛ زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، از اصحاب زهد بوده و اسماعیل صاحب صدق و یونس دارای تضرع به پیشگاه الهی بوده است. حال پیامبر با تبعیت از هدایت همه پیامبران، در واقع کمالات همه انبیای گذشته را - که به صورت پراکنده در بین آنها بوده - در خود جمع کرده و افضل از همه انبیای پیشین است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۳: ۵۷).

افزون بر آنچه بیان گردید، دو احتمال دیگر نیز وجود دارد:

۱. مراد، تأکید بر حقانیت راه و روش پیامبران پیشین است؛ چراکه از این جهت همه پیامبران الهی همانند می‌باشند، لذا اعتقاد به همه آنان واجب است: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ (بقره: ۲۸۵).

۲. از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» است، یعنی پیروان پیامبر اسلام ﷺ مرادند نه شخص ایشان.

اشکال چهارم: وجود مرتدان و گمراهانی که پس از برخورداری از هدایت الهی، گمراه شده‌اند، با این اصل که هر کس را که خدا هدایت کند، گمراه نمی‌شود، منافات دارد.

پاسخ: شیخ طوسی در تفسیر آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ (زمر: ۳۷) می‌فرماید: دو احتمال در این آیه شریفه وجود دارد: یکی اینکه هر کسی که خدا او را به طریق بهشت هدایت کند، هیچ کس نمی‌تواند او را از این راه گمراه کند، و احتمال دیگر اینکه: کسی که خدا حکم به هدایت او کند و او را هادی بنامد، هیچ کس نمی‌تواند در حقیقت به گمراهی او حکم کند (طوسی، بی‌تا، ۹: ۲۸ و ۲۹).

مرحوم طبرسی در مورد آیه شریفه فوق، همان احتمال اول (هدایت به بهشت) را بیان کرده و دو احتمال دیگر را به عنوان قیل ذکر کرده، که یکی از آن دو احتمال عبارت است از اینکه هر کسی را که خدا هدایت کرده و هدایت شود، هیچ کس نمی‌تواند او را از آن برگرداند، و دیگری عبارت است از اینکه هر کسی استحقاق زیادت در هدایت را پیدا کند، از تأثیر وسوسه در امان می‌ماند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸: ۷۷۹).

به بیان دیگر، هدایت الهی گاهی ارائه طریق است، و گاهی ایصال به مطلوب. در مورد اول امکان ضلالت وجود دارد، ولی در مورد دوم، ضلالت راه نخواهد داشت. مقصود از هدایت به بهشت در کلام شیخ طوسی و طبرسی، همان هدایت نوع دوم (ایصال به مطلوب) است، و چون پیامبران الهی از هدایت نوع دوم بهره‌مند می‌باشند، از هر گونه ضلالتی مصون و معصوم‌اند.

اشکال پنجم: در این آیات، عده‌ای از پیامبران ذکر شده‌اند، و از دلالت آیات بر عصمت آنان نمی‌توان عصمت عموم پیامبران را نتیجه گرفت.

پاسخ: پیامبرانی که نامشان برده شده است، خصوصیتی ندارند، ملاک عصمت آنان، مقام نبوت آنان است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّيْمُونَ﴾ (انعام: ۸۹)، و این مقام، عموم پیامبران را شامل می‌شود. توضیح آنکه: این آیات گرچه در مورد

برخی پیامبران الهی است، لیکن با توجه به قاعده «العبرة بعمومیه الوارد لا بخصوصیه المورّد» و اینکه از طرفی، همه انبیای الهی (علیهم السلام) در اصول معارف- مانند توحید- مشترک بوده، و از سوی دیگر همه آنان وظیفه دارند این معارف را به مردم ابلاغ کنند، باید بگوییم این مطلب در مورد همه انبیاء بوده و اختصاص به گروهی خاص از پیامبران ندارد. مؤید این مطلب روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که می‌فرمایند: «و أحسن الهدی هدی الأنبیاء» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۲: ۱۳۷). در این حدیث شریف، «الأنبیاء» به صورت جمع محلی به الف و لام ذکر شده و افاده عموم می‌کند، و از آنجا که عصمت از بالاترین مراتب هدایت است، شامل همه انبیاء می‌شود.

اشکال ششم: آیه ﴿وَلِئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ﴾ (انعام: ۸۹) پیامبرانی را شامل می‌شود که دارای کتاب آسمانی بوده‌اند، لذا بر فرض دلالت آیه ﴿وَلِئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ افْتَدَتْهُ﴾ (انعام: ۹۰) بر عصمت پیامبران، تنها بر عصمت پیامبرانی که دارای کتاب آسمانی بوده‌اند دلالت می‌کند، نه عموم پیامبران.

پاسخ: اولاً: با استناد به آیه ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ (بقره: ۲۱۳) که ناظر به عموم پیامبران است، می‌توان گفت عموم پیامبران دارای کتاب آسمانی بوده‌اند، خواه آن کتاب، کتاب شریعت بوده باشد، یا غیر کتاب شریعت. چنان که مرحوم طبرسی گفته است: «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ» أي أنزل مع كل واحد منهم الكتاب (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲: ۵۴۳).

ثانیاً: اگر مراد از کتاب در این آیه، کتاب شریعت باشد، آن هم شریعت‌های محوری مانند شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام)، از آنجا که در این آیات پیامبرانی نام برده شده است که چنین کتابی نداشتند، مقصود این است که خداوند این کتاب‌ها را به همه پیامبران وحی کرده است، و همگی مأموریت داشته‌اند که به آنها عمل کرده و مردم را بر اساس تعالیم و احکام آنها هدایت کنند. روشن است که این معنا به پیامبرانی که نامشان برده شده است، اختصاص ندارد.

ثالثاً: در صورتی که آیات قرآن کریم به صورتی جامع مورد ملاحظه قرار گیرند، متوجه خواهیم شد که گرچه نام همه انبیاء به اسم، برای هدایت ویژه ذکر نشده، لکن در سوره مبارکه انعام پس از اینکه نام هجده تن از انبیاء الهی از حضرت نوح و ابراهیم (علیهم السلام) تا حضرت عیسی (علیهم السلام) ذکر می‌شود، چنین می‌فرماید: برخی پدران و ذریه

و برادرانشان را اجتناب نموده و آنان را به راه راست هدایت کردیم: ﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (انعام: ۸۷). مرحوم علامه با توجه به همین ذیل ﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ﴾ می‌فرماید: این تعبیر دال بر این است که سلسله هدایت، به ابوت یا نبوت یا اخوت متصل است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۷: ۲۴۶).

۲-۱. آیات ۵۸ و ۵۹ سوره مریم

این آیات ناظر به حضرت زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اسماعیل و ادريس (علیهم السلام) می‌باشد که در آیات قبل، از آنان نام برده شده است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَآئِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم: ۵۸-۵۹).

«اولئك» مبتدا است و خبر آن «إذا تتلى..» است و «الذين انعم...» صفت برای انبیاء (علیهم السلام) می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۷۴)، و مراد از غی، جهل و نادانی است که از اعتقاد فاسد ناشی می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۲۰).

تقریر استدلال

در این آیه، ابتدا خداوند سبحان دو صفت انعام و هدایت را برای انبیاء (علیهم السلام) ذکر نموده و سپس در مذمت کسانی که پس از آنان آمده‌اند، می‌فرماید: آنها نماز را ضایع کرده و از شهوات پیروی نموده و دچار غی خواهند شد. با توجه به قرینه مقابله و اینکه خداوند سبحان، در صدد مدح انبیاء (علیهم السلام) است، معلوم می‌شود که انبیاء (علیهم السلام) به دلیل برخوردار بودن از هدایت ویژه الهی، از اوصاف گروه بعدی منزّه بوده‌اند؛ لذا هرگز از شهوات پیروی نکرده و در نتیجه دچار غی نخواهند شد.

این آیات، عصمت پیامبران قبل از نبوت را نیز اثبات می‌کند، زیرا اگر قبل از نبوت، از آنان گناهی سر زده باشد، در زمره پیروی کنندگان از شهوات و اهل غی و ضلالت خواهند بود، در حالی که آنان در مقابل گروه مزبور قرار داده شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲: ۱۳۶).

ارزیابی

دلالت آیه شریفه بر عصمت پیامبران، پس از مقام نبوت، تام است، زیرا از اطلاق هدایت و اجتناء الهی عصمت پیامبران الهی به دست می‌آید، نه از مقابله با پیروی کنندگان از شهوات و اهل غی. اما دلالت آن بر عصمت قبل از نبوت، تمام نیست، زیرا ظاهر «فسوف یلقون غیا» این است که اگر کسی از شهوات پیروی کند، و بر آن استمرار داشته باشد و توبه نکند، چنین فرجامی خواهد داشت. توضیح آنکه: در صورتی می‌توان این تقریر را پذیرفت که بگوییم مفاد آیه شریفه ﴿...فَسَوْفَ يُلْقَوْنَ غِيًّا﴾ این است که هر کسی که از شهوات پیروی کند و نماز را ضایع کند، حتی اگر توبه کند، باز هم دچار غی خواهد شد. ولی چنانچه بگوییم مفاد آیه این است که آن دسته از کسانی که دچار این معاصی می‌شوند و سپس توبه نمی‌کنند، دچار غی خواهند شد؛ ولی آن دسته که توبه می‌کنند، دچار غی نخواهند گشت، چنانچه آیات توبه بر این مطلب دلالت دارد، در این صورت، می‌توان فرض کرد پیامبری دچار این معاصی شده باشد ولی چون بلافاصله پس از آن توبه کرده است، دچار غی نگردیده است؛ لذا عصمت را نمی‌توان از این تقریر استفاده نمود.

۳-۱. آیات سوره یس و سوره ابراهیم

در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره یس، سخنان حبیب نجار بازگو شده است. وی، پس از آنکه چند تن از پیامبران الهی مردم را انذار دادند ولی مردم از روی عناد نپذیرفتند، به مردم گفت: از پیامبرانی پیروی کنید که دارای دو ویژگی هستند: یکی اینکه در برابر تحمل بار سنگین رسالت از شما مزد و پاداش درخواست نمی‌کنند و دیگری اینکه آنان از سوی خداوند سبحان هدایت یافته و دچار هیچ گونه گمراهی نیستند:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾.

جمله ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾ به منزله علت برای ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۷: ۷۶).

در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره ابراهیم نیز، خود پیامبران در پاسخ به بهانه جویی و آزار و اذیت مردم، به هدایت یافتگی خویش از سوی خداوند متعال تصریح می‌کنند:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا لَنَا أَلَّا

نَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢٠﴾.

تقریر استدلال

در آیات یاد شده از انبیاء علیهم السلام به وصف مهتدون یاد شده است و از طرفی در آیه دیگر در مورد شاخصه اصلی مهتدون می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ﴾ (انعام: ۸۲) یعنی مهتدون کسانی هستند که دارای ایمان بوده و این ایمان بدون هیچ گونه ظلم است. در منابع روایی و تفسیری در مورد اینکه مراد از کلمه ظلم در آیه شریفه چیست، تفاسیر متعددی از جمله شرک، شک، ضلالت، ولایت دشمنان اهل بیت علیهم السلام و ... شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۶: ۱۵۳)، لکن با توجه به اینکه هدایت دارای مراتب است، می‌توان گفت هدایت در مورد انبیای الهی علیهم السلام به گونه‌ای است که شامل انواع ظلم می‌باشد. در این آیه شریفه کلمه ظلم به صورت نکره و در سیاق نفی ذکر شده است که دلالت بر عمومیت دارد. بنابراین، تنها کسانی از اهتداء مطلق برخوردارند، که ایمانشان با هیچ گونه ظلمی همراه نباشد، و چون گناه، تعدی از حدود الهی و ظلم است: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹)، بنابراین پیامبران الهی از گناه معصوم بوده‌اند.

البته از آنجا که برخورداری از هدایت مطلق الهی مربوط به مرسلین است، هدایت مزبور ناظر به هدایت پس از رسالت و نبوت است، و عصمت قبل از رسالت و نبوت را شامل نمی‌شود.

۲. آیات مربوط به هدایت ویژه پیامبر خاص

در برخی از آیات قرآن کریم، از برخورداری برخی پیامبران از هدایت الهی به صورت مطلق سخن به میان آمده، که بر عصمت آنان در دوران نبوت دلالت می‌کند، و با إلغاء خصوصیت - به دلیل مرتبط بودن هدایت آنان با مقام نبوت در رسالتشان - می‌توان عصمت عموم پیامبران را از آنها نتیجه گرفت:

۲-۱. آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (نحل: ۱۲۰-۱۲۱).

این آیه شریفه بر هدایت ویژه حضرت ابراهیم علیه السلام به صورت مطلق دلالت می کند که بیانگر عصمت او از هر گفتار، کردار یا اعتقادی است که با صراط مستقیم منافات داشته باشد. از آنجا که اجتناب و هدایت او بر نبوت وی متفرع نشده است- بلکه عکس آن محتمل است- بر عصمت ایشان قبل از نبوت نیز دلالت می کند. البته چون آن حضرت از پیامبران اولوالعزم است، نمی توان عصمت پیامبران غیر اولوالعزم- به ویژه قبل از نبوت- را از این آیات نتیجه گرفت.

۲-۲. آیات مربوط به حضرت موسی و هارون علیهما السلام

در مورد حضرت موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ... وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (صافات: ۱۱۴-۱۱۸).

اطلاق هدایت موسی و هارون علیهما السلام به صراط مستقیم، بیانگر عصمت آنان از هر گونه عقیده، قول یا فعلی است که با صراط مستقیم سازگار نباشد. صراط مستقیم صراطی است که در آن هیچ گونه شرک و ستمی واقع نمی شود؛ همانگونه که هیچ گونه گمراهی و ضلالت نیز در آن واقع نمی شود؛ نه در باطن مانند کفر و خطوری که خداوند سبحان به آن رضایت ندارد، و نه در جوارح مانند ارتکاب گناه یا کوتاهی در اطاعت. و این همان حق توحید در علم و عمل است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱: ۱۳۰).

اما چون هدایت آنان به صراط مستقیم، پس از نبوت آنان است ﴿وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ﴾ (صافات: ۱۱۷) تنها بر عصمت آنان در دوران نبوت دلالت می کند. از آنجا که هارون علیه السلام از پیامبران اولی العزم نبوده است، در مورد الغاء خصوصیت و تعمیم مدلول آیه نسبت به عموم پیامبران، روشن تر از آیه پیشین است.

۲-۳. آیات مربوط به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ﴿وَ اذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾ (حج: ۶۷)، و ﴿... وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيمًا﴾ (فتح: ۲).

وجه استدلال به این دو آیه بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه در آیات پیشین بیان شد، روشن می شود، اما با توجه به مقام ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برتری ایشان بر عموم پیامبران، تعمیم آیه و الغاء خصوصیت و تعمیم دلالت آیه نسبت به دیگر پیامبران الهی، خالی از اشکال نیست.

نتیجه

از آیات مربوط به هدایت همه یا گروهی از پیامبران علیهم السلام، عصمت در مرحله پس از نبوت به دست می آید، چنانکه آیات مربوط به هدایت ویژه برخی از پیامبران، چون ابراهیم، موسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر عصمت پیامبران الهی قبل و بعد از نبوت دلالت می کنند. ملاک مشترک استدلال در هر دو دسته، اطلاق آیات، و ملاک ویژه دسته دوم، الغاء خصوصیت است.



فهرست منابع

۱. ابن فارس، ابوالحسین، (۱۴۱۸)، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن منظور، (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، چاپ ۳، بیروت، دارالفکر.
۳. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، (۱۴۲۶)، *امام شناسی*، چاپ ۳، مشهد، نشر علامه طباطبائی.
۴. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۳۰)، *البيان فی تفسیر القرآن*، ایران-قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار الشامیة.
۶. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۲)، *ایضاح المراد فی شرح کشف المراد*، قم، انتشارات مرکز مدیریت.
۷. _____ (۱۳۹۱)، *وحی شناسی*، قم، رائد.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۲۱)، *مفاهیم القرآن*، چاپ ۴، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۱)، *تفسیر القرآن الکریم*، چاپ ۲، قم، بیدار.
۱۰. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۹۰)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ ۲، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ ۳، تهران، ناصر خسرو.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳. فاضل مقداد، (۱۴۰۵)، *إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی علیه السلام.
۱۴. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، چاپ ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵)، *تفسیر الصافی*، چاپ ۲، تهران،

مكتبة الصدر.

۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ ۴، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۱۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳)، *بحار الأنوار*، چاپ ۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، *تفسیر نمونه*، چاپ ۱۰، تهران، دار الکتب الإسلامية.